



اصلاً از اول که گفتند سریال است و بعد تبدیل به سینمایی شد.

من این را نمی دانم ولی مطمئن هستم که وقتی تهیه کننده و کارگردان این تصمیم را گرفتند، حتماً به جوانب مختلف آن نگاه کرده اند.

اولین بار در جشنواره فیلم را دیدید؟ بله.

و گفتید که هنگام تماشای فیلم من یادم رفته بود که خودم هستم.

بله. برای اینکه قصه را خوب پرداخته کرده بودند. من آدم تیم بازی نیستم و هیچ وقت طرفدار پرسپولیس، استقلال یا یک تیم سینمایی نبودم که در هر فیلمی باشم بگویم بهتر از همه است، در نتیجه خیلی زیاد دل بسته و وابسته نمی شوم، در حین کار هم بستگی پیدا می کنم، اما وابستگی ای پیدا نمی کنم. یعنی می خواهم بگویم اگر این تعریف را از این فیلم می کنم به خاطر این نیست که من در آن بودم. اگر این را بیرون می دیدم و خودم هم بازیگر آن نبودم، باز همین طور می دیدمش. فیلمی بود که یک قصه ساده با اوج، فرود و پلات (به معنای طرح و توطئه) داشت؛ طوری که زیاده گویی در آن نبود و این شکل روایت به این آسانی نیست. اینکه شما یک قصه خیلی کلی را که همه آن را می دانند، نه فقط ما مسلمانانی که در قرآن، مسیحی هایی که در انجیل و یهودی هایی که در تورات خواندند، بلکه این قصه ای جهانی است. اولاً اینکه شجاعت پیدا کنید که دوباره این قصه را تعریف کنید، ولی یک نگاه معصوم این قصه را از ابتدا تا انتها دنبال می کنم. من که معصومانه نگاه می کردم و خیلی کنجکاو بودم که ببینم بعداً چه می شود.

این قصه یکی از قصه های جذاب مذهبی است. مثلاً «ده فرمان» هم براساس زندگی حضرت موسی ساخته شد و خود قصه فارغ از وجوه الهی، پیامبری و... قصه ای دراماتیک است که می تواند خیلی جذاب باشد.

بله. مثلاً در صحنه آخر که مادر موسی بچه اش را در سبد گذاشت و رفت، من نگران بودم که حالا چه خواهد شد، یکبارہ تصمیم مادر عوض شد و دوباره ببرد بچه اش را از آب بگیرد. بعد من گفتم خدا کند بگیرد، یعنی آدم می تواند مثل یک بچه فیلم را نگاه کند. البته من این توانایی را دارم که همه فیلم ها و تئاترها را بدون قضاوت نگاه کنم، این از قدیم با من بوده است و معمولاً هم جنبه های مثبت هر چیزی را بیشتر از جنبه های منفی آن می بینم، آدمی تحلیلگر و منتقد نیستم. معمولاً چیزهای خوب یک کار روی من تأثیر می گذارد هر چند لزوماً سلیقه من نباشد. فیلم موسی هم سلیقه من نیست چون ترجیح می دهم پالپ فیکشن،

بعضی وقت ها چالش بیشتری دارد، ولی خوب نقش های مثبت و خوبی هم هست. مثلاً بهترین نقش هایی که دوست دارم بازی کنم حضرت مسیح و گاندی است؛ اینها کسانی اند که خیلی دلم می خواهد بازی کنم و این شخصیت ها از نظر من مثبت اند، منتها مثبت هایی هستند که خیلی پیچیدگی دارند

من فکر کردم که باید از انگشت هایم استفاده کنم و مسئول آن آنقدر نازنین بود که پرسید اگر اذیت تان می کند این را بردارم، گفتم نه همین دارد به من کمک می کند و بعد باعث شد تا بتوانم از دستاورد استفاده کنم که این تأثیر همان انگشترها بود.

فضای کار چطور؟ چون شنیدیم در یک سوله کار کردید.

بله. سوله و استودیویی بود که وقتی پشت سرتان نگاه می کردید آن فضا را می دیدید. یکبارہ می دیدید در یک کاخ هستی و وارد تاریخ شده اید. اینها همه تأثیر می گذارد و من در صحبتی که بعد از گرفتن جایزه کردم نه اینکه بخوام افتادگی کنم، گفتم که من به هر حال همیشه بهترین خودم را ارائه دادم، لاف ۹۹ درصد مواقع بهترین خودم را ارائه می دهم و این بار هم همین است. من عوض نشدم و کار خیلی بهتری ارائه ندادم بلکه همیشه همین قدر حساسیت دارم و همین قدر ارائه می دهم. اینجا بستر و نقشی بوده که باعث شده بیشتر دیده شوم و گرچه من همان آدم هستم.

این نسخه سینمایی است، اما قرار است نسخه سریال موسی را داشته باشیم. فکری می کنید تماشای این فیلم یا بازی ای که دارید چقدر روی پرده سینما و مقابل تلویزیون متفاوت باشد؟ الان نمی دانم.

به هر حال وقتی آدم کار را روی پرده می بیند خیلی متفاوت است و این تبدیل به سریال می شود و قرار است بازی شما را در قالب سریال هم ببینیم، فکر می کنید خود مدیوم تأثیر دارد که مخاطب آن را چطور ببیند؟ حتماً تفاوتی دارد، اما من تخصص آن را ندارم که بتوانم اینجا حرفی بزنم. چون اگر گرایش تهیه کننده و کارگردان برای ساخت سریال را نمی دیدم شاید دلم می خواست که باز فیلم باشد و من مطمئن هستم که فقط مسأله مالی اش نیست که حتماً می خواهند سریال آن را بسازند.

چیز نرمال هستم و این من را نمی ترساند برای اینکه می دانستم این شخصیت را خود ایشان نوشته است، بنابراین تا حدی که این شخصیت غلوآمیز است اشکالی ندارد نقش غلوآمیز باشد. فقط یک وظیفه جلوی من قرار می گیرد که با این نقش صادق باشم و دروغ نگویم، واقعاً از ماورا بشنوم.

شاید به نوعی این نقش سوررئال باشد؟

ظاهراً بله، ولی درون آن نرمال و رئال است، یعنی من باید این فضای سوررئال را در درون خودم رئال می کردم. حتی لحظاتی هم بود من جمله ای را می گفتم که باید زنان را بکشند، کارگردان کات داد و یک بار دیگر گرفت و از من خواست که واقعاً بشنوم. از قرار من به اندازه کافی از نگاه حتمی کیا نشنیده بودم و این خیلی جذاب است که یک بازیگر با یک کارگردان اینقدر حس نزدیک داشته باشند که او بتواند میلیمتری بازیگر را جابه جا کند و متوجه بشود که چقدر و به چه اندازه من دارم از ماورا می شنوم یا آیا دارم از زبان خودم حرف می زنم.

برای اولین بار بود که با آقای حاتمى کیا کار می کردید. همکاری با ایشان چطور بود؟

برای من خیلی لذت بخش بود و در تمام مدت فقط کیف می کردم، نقش هم برای من خیلی چالش برانگیز بود و مدام می توانستم جلو و جلوتر بروم، بقیه چیزها هم خیلی کمک می کرد.

گریم هم در نوع خود جذاب بود.

بله و به شدت روی من تأثیر گذاشت.

از چه بابت؟

چون من خودم کارگردانم همیشه ارزش نور، گریم و لباس را در کار متوجه ام، بنابراین به عنوان بازیگر هم مراقبم که از آن استفاده ببرم. یعنی وقتی کارگردان گریمر خوبی مانند خلج را در نظر می گیرد، متوجه می شوم که چه می خواهد. با خودم فکر می کنم که این کارا کتر چگونه می تواند خودش را پیدا کند و کار من را آسان می کرد چون بخشی را او دیده بود. خلج هم با حتمی کیا لزوماً به طور کامل هماهنگ نبود، حتی ممکن بود خلج فراتر برود و حتمی کیا نخواهد که آنقدر غلوآمیز باشد. حتی غلو گریم من هم اندازه بود.

غلوآمیز نبودن را هم از شما به عنوان بازیگر می خواست و هم از ایشان به عنوان گریمر؟

بله و همین طور از لباس. ولی بچه های لباس و آکسسوار انگشترهایی به من دادند که از آن میله هایی جلوی رفت. خودشان شاید ندانند که این چقدر روی بازی من تأثیر گذاشت، برای اینکه من اگر دستم را می بستم فقط یکسری میله دیده می شد مثل مرد قیچی دار. بنابراین